

## ضرورت تصحیح مجدد اشعار عربی خاقانی

یوسف اصغری بایقوت\*

مهدی دهرامی\*\*

چکیده

بخشی از دیوان خاقانی شامل اشعار عربی اوست که اغلاط زیادی در آن راه یافته و تاکنون مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. این مقاله با یافتن بخشی از این اغلاط کوشیده است صورت صحیح آن‌ها را نشان دهد. نگارندگان مقاله این اشتباهات ناشی از تصحیف، تحریف و کتابت نادرست را بررسی کرده و با توجه به اشعار دیگر خاقانی و شاعران عرب، محور عمودی اشعار، سبک شعر خاقانی، آرایه‌های لفظی، نسخه‌بدل‌ها، معنا و... شکل صحیح را پیشنهاد داده‌اند. این اغلاط به حدی زیاد است که ضرورت دارد اشعار عربی این شاعر بزرگ مجدداً تصحیح شود. به دلیل عظمت و شکوه خاقانی و هنرنمایی‌ها و قدرت سخنوری وی در هر دو زبان فارسی و عربی لازم است سروده‌های عربی او عمیق‌تر و دقیق‌تر مورد بررسی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: اشعار عربی خاقانی، تصحیح، تصحیف.

\* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی yousofa1539@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری دانشگاه اراک، بورسیه گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جیرفت dehrami1@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۵/۲۶ تاریخ پذیرش: ۹۱/۲/۴

فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۰، شماره ۷۲، بهار ۱۳۹۱

## مقدمه

اشعار عربی خاقانی که بخشی از دیوان وی را شامل می‌شود کمتر مورد توجه محققان و پژوهندگان قرار گرفته است؛ به همین دلیل، اشتباهاتی که در تصحیح آن‌ها وارد شده همچنان موجود است. شاید یکی از دلایل بی‌توجهی به اشعار عربی این شاعر دشواری‌های فراوان آن باشد. پیچیدگی‌های معنایی شعر خاقانی که متأثر از احاطه او بر دانش‌های گوناگون توأم با خلاقیت‌های هنری اوست، درک اشعارش را از فهم عامه مردم به دور داشته است. آن‌گاه که شاعر با این شیوه به زبان عربی شعر بسراید این دشواری دوچندان می‌شود.

برخی از مصححان به دشواری این بخش از اشعار وی و ضرورت بازنگری دوباره آن‌ها اشاره کرده‌اند. کزازی در مقدمه *دیوان خاقانی* می‌گوید: «سروده‌های تازی خاقانی، تا آنجا که بر پایه برنوشته‌ها و پچین‌ها امکان‌پذیر بود، ویراسته آمد؛ اما هنوز این سروده‌ها، آن‌چنان که می‌سزد، سخته و پخته و ویراسته و پیراسته نشده است؛ و بررسی و درنگی دیگر باره در آن‌ها را بر پایه آبشخورها و برنوشته‌هایی دیگر و فزون‌تر می‌طلبید» (کزازی، ۱۳۷۵: ۴). همان‌گونه که مصحح نیز گفته است شکل صحیح بسیاری از اشتباهات را با توجه به نسخه‌بدل‌ها نمی‌توان یافت و باید با تصحیح قیاسی از منابع و راه‌های دیگر به آن‌ها پی برد.

تاکنون گام‌های بلندی در مورد اشعار عربی خاقانی برداشته نشده است. با آنکه گزیده‌های فراوانی از اشعار او به چاپ رسیده، همه آن‌ها در حوزه اشعار فارسی اوست. مؤلف گزارش دشواری‌های خاقانی نیز با آنکه خواسته است به شرح دشواری‌های شعر او پردازد از شرح اشعار عربی وی چشم‌پوشی کرده است. گویی اشعار فارسی وی آن‌قدر پیچ‌وخم‌های معنایی و ادبی داشته و شارحان را به خود مشغول کرده که مجالی برای پرداختن به اشعار عربی وی به آن‌ها نداده است.

به هر حال، شاید یکی از دلایلی که اشعار عربی این شاعر «دیر آشنا» شرح، ترجمه و نقد جدی نشده، راه یافتن اشتباهات و آشفتگی‌های زیاد به آن‌هاست که در تصحیحات موجود دیده می‌شود. زیرا وجود تصحیح منقح، جزو نخستین و مقدماتی‌ترین گام‌های ترجمه و نقد است. شک نیست «تا منتقد چنین نسخه‌ای را در دست نداشته باشد، هر حکم و قضاوتی در باب آن اثر کند کم‌ارج و بی‌اعتبار خواهد بود» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۴۲). آن‌چنان که بخشی از ضعف‌های کتاب آفتاب نهان خاقانی، که به تازگی در ترجمه اشعار عربی خاقانی نگارش یافته از همین امر ناشی شده است. نگارندگان این کتاب، بدون توجه به اشتباهاتی که در تصحیحات موجود وارد شده است به ترجمه پرداخته و ترجمه نادرستی به دست داده‌اند (برای اطلاع از ضعف‌های این کتاب ر.ک اصغری بایقوت و دهرامی، ۱۳۹۰: ۶۴).

علاوه بر چاپ‌های موجود از دیوان خاقانی، تا آنجا که نگارندگان این مقاله اطلاع دارند در زمینه تصحیح اشعار عربی خاقانی اخیراً پژوهش جدی صورت نگرفته است. البته نباید از مقاله «نکته‌های نویافته درباره خاقانی» به قلم شفیعی کدکنی غافل ماند که در آن نویسنده بنا به موضوع مقاله، که بیان چند نکته مهم از زندگی و روحیات خاقانی براساس کتاب *التدوین رافعی* است، بیتی از اشعار عربی خاقانی را می‌آورد و می‌گوید: «ضبط‌های شعر نخستین در دیوان خاقانی و حتی نسخه کتابخانه اسکندریه نیز غلط است و از ترکیب مجموعه آن روایات و با استفاده از تاریخ گزیده حمدالله مستوفی صورت درست شعر را ما تنظیم کردیم»<sup>۱</sup> (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۳).

اشتباهات راه‌جسته در این بخش از دیوان خاقانی آن‌قدر فراوان است که نیاز به تصحیح مجدد آن احساس می‌شود. در تصحیحات موجود اختلاف فراوانی از نظر ضبط واژگان و تعداد ابیات دیده می‌شود. در تصحیح عبدالرسولی که نخستین تصحیح انتقادی از دیوان خاقانی است قریب سیصد و دوازده بیت عربی آمده است. تصحیح سجادی و کزازی از این نظر برابرند و پانصد و ده بیت را ضبط کرده‌اند. برخی از

اشتباهات در برخی از این تصحیحات وجود دارد و در تصحیح دیگر دیده نمی‌شود و برخی دیگر نیز به همه تصحیحات راه یافته است.

### شیوه تصحیح ابیات عربی

خاقانی شاعری فاضل و دانشمند است، از همین روی تصحیح اشعار او به دلیل اشتغال بر اصطلاحات علوم مختلف، پیچیدگی‌های لفظی و معنایی، تلمیحات و کنایات فراوان و... دشواری‌های زیادی دارد. نگارندگان این مقاله به حدّ وسع علمی خود با مطالعه و پژوهش در اشعار عربی او برخی از ضبط‌های ناصحیح را یافته و شکل صحیح آن‌ها را در این مقاله به دست داده‌اند. هدف این است که این نوشته بتواند بابتی تازه در حوزه خاقانی‌شناسی بگشاید زیرا هنوز نغمه‌هایی از خاقانی وجود دارد که گوش‌ها نشنیده‌اند. روش نگارندگان این مقاله در تصحیح به‌نوعی التقاطی و بر اساس چاپ‌های موجود است. اساس این پژوهش برپایه تصحیح سجادی بنا شده و علاوه بر آن در صورت تفاوت به ضبط تصحیحات دیگر نیز اشاره و شکل صحیح برخی ابیات براساس نسخه‌بدل‌های ذکر شده در پانوش با توضیحات لازم پیشنهاد شده است. با وجود این، گاهی با تصحیح قیاسی اشتباهات موجود در همه تصحیحات و نسخه‌بدل‌های ذکر شده در پانوش اصلاح گردیده است. در این موارد از شیوه‌های مختلفی مانند توجه به معنا، محور عمودی اشعار، استشهاد به شعرهای دیگر شاعر و... برای اثبات شکل صحیح ابیات بهره گرفته شده است.

### ابیات مصحح

أَعْلَامٌ نَصْرُ الْهَالِكِي إِذَا بَدَتْ      تَبَّتْ يَدَا ذِي الْجُبَيْنِ الْحَمِيرِي  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۵۵)

این بیت در تصحیح عبدالرسولی نیامده و در تصحیح سجادی و کزازی یکسان ضبط شده است. در این بیت تصحیف صورت گرفته است. «در قدیم نه فقط حرکات

حروف را نمی‌گذارند بلکه نقاط را نیز اغلب اهمال و مسامحه می‌کرده‌اند» (قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۶۹۵/۱۰). اشتباه موجود در این بیت نیز به دلیل نقطه‌گذاری نادرست واژه «جبتین» است. قبل از پرداختن به این واژه بهتر است نگاهی به معانی واژه‌های دیگر این بیت داشته باشیم. اَعْلَام: جمع عَلم و به معنای پرچم و در اینجا استعاره از درفش کاویانی است. اَلْهَالِکِی: به معنای آهنگر و استعاره از کاوه آهنگر است. «الجَبَّتین» به معنی «دو تا جبهه» در این بیت معنی محصلی ندارد؛ بی‌شک این واژه به دلایل زیر تصحیف «الحیتین» است: نخست اینکه «حمیر» به داشتن گرگ و مارهای خطرناک مشهور بوده است نه به داشتن جبهه، چنان‌که خاقانی گوید:

شیرخواران را به مغز و شیر مردان را به جان      طعمهٔ مار و شکار گرگ حمیر ساختند  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۱۴)

دیگر اینکه بیت تلمیح دارد به داستان ضحاک و قیام کاوه علیه وی؛ طبق داستان‌های شاهنامه می‌دانیم که ضحاک دارندهٔ دو مار بوده و به «ضحاک ماردوش» لقب یافته بود. در عربی «دارندهٔ دو مار» را «ذوالحیتین» گویند. از سوی ضحاک نیز از قبیلهٔ حمیر بوده است و «حمیر قبیله‌ای است از قبایل بنی‌سبأ و ضحاک پادشاه از آن قبیله بوده است» (غیاث‌اللغات) و از همه مهم‌تر اینکه خاقانی در جاهای دیگر نیز ترکیبات «مار حمیری» و «ازدهای حمیری» را، که هر دو استعاره از ضحاک است، به کار برده است:

طفلی است ماه‌روی که از مار حمیری      در ماه رایتِ پسرِ آبتین گریخت  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۲۴)

یا لعاب ازدهای حمیری      بر درفش کاویان خواهم فشاند  
(همان: ۱۴۲)

پس با این توضیحات «ذوالحیتین الحمیری» استعاره از ضحاک ماردوش است. معنی بیت مصحح: آن‌گاه که درفش یاریگر کاوه آهنگر آشکار شود، دو دست ضحاک ماردوش بریده خواهد شد.

عَيْنُ الْمَهَاةِ بَكَتْ وَ لَيْسَ مِنَ الْهَوَى دُمْعُ الْمَهَاةِ يَفِيضُ كَالْأَبْدَاءِ  
(همان: ۹۳۹)

کالابداء در نسخه لندن که کامل ترین و قدیم ترین نسخ دیوان خاقانی است به صورت «کالانداء» ضبط شده که صحیح می نماید. «الابداء» اگر مصدر باب افعال از «بدأ» یا «بدو» باشد به ترتیب به معانی «آفریدن، کار نو و بدیع آوردن» و «آشکار شدن، پیدا شدن» است (ر.ک المنجد فی اللغة) که در این بیت معنای مفیدی ندارد. در این بیت «ابداء» تصحیف «انداء» است. «انداء» جمع «الندی» به معنی باران و قطره باران و «فاض» به معنای جاری شدن است. در واقع جاری شدن اشک از چشم مانند فروریختن باران از آسمان است. خاقانی نیز معمولاً فیض را با ابر می آورد:

فِيضُ ابْنِ السَّحَابِ خُورٌ چو صَدْفٌ حَيْضُ ابْنِ الْعَنْبِ بَجَا بَغْذَارِ  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۹۸)

شَاخٌ رَا پَشْتِ خَمِ كُنْدَ مِيوَه هَم ز فَيْضِ سَحَابٍ وَ بَرِّ صَبَا  
(همان: ۸۱۲)

معنی بیت: آهوی بیابان گریست، اما اشک او که مانند باران سرازیر می شود از روی عشق و محبت نیست.

مَا حَيْضٌ بِالْفَتَى وَ مَا تَبْضٌ بِلْ كَلِمَاتٍ هُرَاءُ بَغْدَادِ  
(همان: ۹۵۲)

حَيْضٌ: می تواند با توجه به «تَبْضٌ» مصحّف «حَبْضٌ» باشد که در مثل گویند: «ما به حَبْضٌ وَ لَا تَبْضٌ: هیچ حرکتی ندارد» (ر.ک منتهی الارب ذیل نبض، مهذب الاسماء، ۸۳ و المنجد فی اللغة ذیل حبض). حَبْضٌ وَ تَبْضٌ هر دو به معنی «جنبش و قوت و بقیه جان» است. خاقانی با رعایت جناس تصحیف، صورت های مختلف «حیض و بیض» را در بیت قبل و بعد از آن آورده است:

سَيَقْتَدِي حَيْصَ بَيْصِ بِي مَعَمَا      بِحَيْصِ بَيْصِ اِقْتَدَاءِ بَغْدَادِ  
 مَا حَيْضٌ بِالْفَتَىٰ وَ مَا نَبِضٌ      بِلْ كَلِمَاتِ هُرَاءِ بَغْدَادِ  
 حَيْضٌ وَ بَيْضٌ كَارْتَبٍ وَ قَطَا      لَهُ وَ مِنْهُ مُكَاءُ بَغْدَادِ  
 (خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۵۲)

در مصراع اول بیت نخست «حَيْصَ بَيْصَ» منظور شاعری است به نام سعد بن محمد بن سعد صیفی تمیمی.<sup>۲</sup> در مصراع دوم «حَيْصَ بَيْصَ» به معنای درهم ریختگی، سختی و تنگنا و مخمصه است که شاعر با همان ترکیب در مصراع نخست جناس تام را رعایت کرده است. البته اگر معنای این دو ترکیب در دو مصراع جابه‌جا شود باز هم بیت مفید معناست. به این صورت که در حالت نخست یعنی «در سختی و گرفتاری، بغداد به من اقتدا خواهد کرد هر چند که اکنون از حیص و بیص پیروی می‌کند» و در حالت دوم، معنا چنین است که «هر چند بغداد از حیص و بیص پیروی می‌کند اما به‌زودی [خواهید دید که] خود حیص و بیص نیز از من تبعیت خواهد کرد».

در بیت دوم «الْفَتَىٰ» ظاهراً استعاره از حَيْصَ بَيْصَ شاعر مشهور در بیت نخست است. با وجود این معنای بیت دوم چنین است: حیص و بیص از خود هیچ جنبشی ندارد [یعنی هیچ شعر و سخنان پویایی از خود ندارد] بلکه سخنان بی‌ارزش بغداد برای او در حکم سخنان و اشعار ارزشمند است.

در بیت سوم «حَيْضٌ وَ بَيْضٌ» به صورت دو واژه جدا از هم استفاده شده و معنای بیت این‌گونه است: او (= حیص و بیص) مانند خرگوش حیص می‌بیند و مانند مرغ قطا تخم (بیضه) می‌گذارد و در بغداد برای او صدایی مانند صغیر پرندگان است.

حَمَلْتُ إِلَىٰ حَمَامِي كُتِبَ الْحَمِي 'ي'      فَبَادَرَتْ كَفِّي بِفِكَ سَمَاءِ  
 (خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۴۱)

اشتباه وارد شده در این بیت در ضبط واژه «السَّمَاءِ» است. به چند دلیل می‌توان پی برد که شکل صحیح آن «سحَاء» به معنی «عنوان‌نامه، بندنامه و کتاب» است: از نظر معنایی «فِكَ السَّمَاءِ» معنای محصلی در این بیت ندارد. تناسب واژگان بیت «حمام،

کتب، فکک» نیز ما را به انتخاب «سحاء» رهنمون می‌شود. زیرا این واژگان و بیت بعد در مورد توصیف عنوان نامه و محتوای آن است:

عُنُونَهَا بَغْيُ الْكِرَامِ فَوَيْلَتِي شَمِتَ اللَّئَامُ بِمَوْقِهِ الْكِرْمَاءِ<sup>۳</sup>  
(همان)

از سویی دیگر، فکک به معنای باز کردن گره، شکستن مهرنامه و غیره است (المنجد فی اللغة ذیل فکک) که با «سحا» متناسب است نه با آسمان. با وجود این، آنچه این احتمال را تقویت می‌کند نسخه بدل ط است که این واژه به صورت «سجاء» آمده که می‌توان آن را تصحیف «سحاء» دانست. این واژه در بیت‌های دیگری نیز دیده می‌شود:

هَذَا كُنْبِي لَهَا سِحَاءٌ مِنْ رُوحِي إِذَا أَرَدْتُ سِحْيَا  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۵۰)  
يَلْتَمُهُ الدَّهْرُ حِينَ أَخْتَمُهُ وَفَوْقَ خَتْمِي سَجَاءٌ [سحاء] بَغْدَادُ  
(همان: ۹۵۱)

معنی بیت مصحح چنین است: کبوتر، نامه‌هایی از سرزمین معشوق را برای من آورد و دست من برای گشودن مهر آن نامه مبادرت کرد.

ذُو وَهْمَةٍ رَهْدًا غَرًّا كَأَنَّهُ لَيْلٌ تَبْرَقَ مِنْ بَرِيْقِ ضَحَاءِ  
(همان: ۹۴۵)

در تصحیح عبدالرسولی و کزازی مصراع نخست به صورت «ذُو هِمَّةٍ وَبِهَذَا غَرًّا كَأَنَّهُ» ضبط شده است که معنی محصلی ندارد. به نظر می‌رسد که صورت صحیح آن چنین باشد: «ذُو دَهْمَةٍ رَهْدًا غَرًّا كَأَنَّهُ». «وَهْمَةٌ» می‌تواند کتابت ناصحیح یا بدخوانی «دَهْمَةٌ» به معنی «سیاه و ادهم» باشد. گفتنی است که عرب، اسب ادهم را بهترین نوع اسب‌ها دانسته و می‌گفتند: «مُلُوكُ الْخَيْلِ دُهْمُهَا» (لسان‌العرب، ذیل دهم) و آنچه این احتمال را تقویت می‌کند این است که با توجه به محور طولی این قصیده این بیت در توصیف چارپایی است که خود خاقانی در بیت‌های قبل از آن اشاره‌ای به ادهم بودن آن کرده است:



بَقْبُولِ هَدْيِ جُبَّةِ حُرْمَةٍ      مُسْوَدَةٌ وَعِمَامَةٌ أَلْبِيضَاءُ<sup>۱</sup>  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۴۵)

از سویی دیگر، کتابت پیوسته واژگان، این مصراع را آشفته ساخته؛ به این صورت که همزه «اغر» به «رهد» الحاق شده است. «رهد» به معنای فرسودن و ساییدن است. در اینجا در رابطه‌اش با اسب معنای کنایی «تیزپا و بسیار رهنورد» دارد. «اغر» نیز هر چیز سفیدی را گویند عموماً و پیشانی سفید را خصوصاً (المنجد). علاوه بر این، مصراع دوم که تمثیلی برای مصراع نخست است (شبی که از سفیدی صبح، برقع به سر کرده است) به تصحیح بیت کمک شایانی می‌کند. شبیه همین مضمون با همان واژگان و تصاویر بیت خاقانی در شعر یکی از شاعران عرب نیز آمده است که ادعای نگارندگان را در این تصحیح بیشتر تقویت می‌کند:

دُوْ عُرَّةٍ فِي دَهْمَةٍ فَكَأَنَّهٗ      لَيْلٌ تَبْرَقَعُ وَجْهَهُ بِصَبَاحِ  
(سقاف، ۱۴۳۱: ۳۵۳/۱)

با این توضیحات معنی بیت مصحح چنین است: آن اسب راهوار و سیاه‌رنگ و سپیدپیشانی گویی شبی است که از سفیدی و درخشش صبح، برقع به سر کرده است.

سَافِرٌ خَضْرًا بَحْرًا بُخَارًا      جَاوِرٌ مِصْرًا تَوَلَّى يَحْيَىٰ<sup>۱</sup>  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۴۹)

در هر دو تصحیح سجادی و کزازی بیت به همین گونه ضبط شده است. بیت به همین صورت به این معناست که «در دریای بخارا با خضر همسفر باش. مجاور مصر باش تا امام یحیی را دوست داشته باشی». طبق پانوشت تصحیح سجادی، این بیت در نسخه متعلق به مجلس به صورت:

سَافِرٌ خَضْرًا تَجِرُ بِحَارًا      جَاوِرٌ مِصْرًا تَوَلَّى أَحْيَا

ضبط است که به چند دلیل صحیح‌تر از متن می‌نماید: نخست اینکه هر دو مصراع دارای ساختار شرطی است که با فعل امر شروع شده و نیاز به فعل مضارع مجزومی در مقام جواب طلبی دارد که این ساختار در مصراع نخست تصحیح سجادی به هم خورده

است؛ دوم آنکه خاقانی در مصراع نخست بر این باور است که خضر یاریگر مردم در ریاست.

با این توضیحات معنی مصراع نخست چنین است: با خضر همسفر باش تا بتوانی از دریاها عبور کنی. مصراع دوم تقابل شهر (مصر) با کوی و قبیله (احیا) را نشان می‌دهد: مجاور شهر باش تا از قبیله‌ها فرار کنی و رهایی یابی.

یا فَيَحْ شَرَوَانَ خُذْ كِتَابِي هَا      وَ اخْمِلْ فِيهِ ثَنَاءً بَغْدَادِ

(همان: ۹۵۱)

این بیت در تصحیح کرازلی نیز همین‌گونه ضبط شده است. «الفیح» یا «الفیح» به معنای وسعت، گشادگی و بسیاری گیاه است (ر.ک المنجد فی اللغة). به این معانی مقصود بیت حاصل نمی‌شود. طبق پانوش نسخه سجادی در نسخه ط «فیح» آمده که باز در این بیت مفید معنا نیست. این اختلاف در نسخه‌ها نشان‌دهنده تصحیف‌های متفاوت این واژه است. با توجه به واژگان دیگر و فضای حاکم بر بیت که سخن از رساندن نامه است می‌توان گفت «فیح» تصحیف «فیح» به معنی «سفیر و قاصد، مردم و خادم» است.

معنی بیت مصحح: هان ای قاصد [یا ای مردم] شروان، این نامه مرا که در آن ستایش

بغداد است، بگیر و ببر!

اِذَا مَلِحَ عَزَّةٌ وَ سَوَادٌ مَجْدٌ      اَصْوَعٌ كَلِيهْمَا بَيْدِ الْاِيَادِ  
بِيْمْنَى سَيْفِ ذِي الْيَزَنِ الْيَمَانِي      وَ سَاعِدِ قُسِّ سَاعِدَةِ الْاِيَادِ

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۶۲)

مصراع نخست در این ضبط معنای مفیدی ندارد و به خطا تصحیح شده است. ترکیب‌های «ملح عزه» و «سواد مجد» از نظر معنایی علاوه بر آنکه با هم سازگاری و تناسب ندارند، با فعل «اصوع» نیز حامل معنای مناسبی نیستند. «اذا ملح» و «سواد» در نسخه ل «ادملح» و «سار» ضبط شده که به احتمال زیاد هر دو نیز مصحف «الدملج» و «سوار» است. «دملج» (یا دملج) و «سوار» (یا سوار) هر دو به معنی النگو، دست برنجن و

دستبند است که با «اصوغ و ید» در بیت نخست و واژه‌های «یمنی و ساعد» در بیت دوم سازگاری بیشتری دارد. پس با این توضیح «دُمَلج عَزَّة» و «سَوَار مَجْد» هردو اضافه تشبیهی و به معنی دستبند عزت و بزرگی است. «یمنی» در نسخه ل «لیمنی» آمده که با تصحیح ما مناسبت بیشتری دارد.

معنی ابیات مصحح: با دست بخشنده خود، دستبند عزت و ارجمندی را برای دستان [ممدوح که در سخاوت و بخشندگی مانند] سیف ذی یزن و قس بن ساعده آید<sup>۷</sup> [است] فراهم می‌کنم.

أَفَلَتُ نُجُومُ الظُّلَمِ لَمَّا أَطْلَعَتْ      يُمْنَاهُ شَمْسُ العَدْلِ بِالْعَضْبِ الطَّرِي

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۵۵)

کزازی «العضب» را به صورت «الغضب» تصحیح کرده که درست نمی‌نماید. صحت «العضب» از چندین وجه قابل اثبات است: عَضْب به معنی شمشیر تیز است که در نگاه کلی با کلمات «الیمنی، العدل و الطر» در محور همنشینی تناسب دارد. وجه دیگر، کمک گرفتن از کلمه «الطری» است که در چاپ کزازی به صورت «الطری» خوانده شده و شاید همین قرائت سبب انتخاب «الغضب» گردیده است؛ اما کلمه‌ای به شکل «الطری» در زبان عرب یافت نشد، اگر آن را «الطریء» (تر و تازه) فرض کنیم، باز معنی محصلی نخواهد داشت. ضبط «الطری» می‌تواند صورت مخفف و سپس اشباع شده «الطر» مصدر فعل «طر» به معنی قطع کردن و بریدن باشد و طبق قاعده عربی که گاهی مصدر برای مبالغه در معنی فاعلی به کار می‌رود، در این بیت نیز همین اتفاق صورت گرفته است؛ یعنی «الطر» از نظر نحوی صفت «العضب» بوده که در معنی فاعلی به کار رفته است؛ دلیل دیگر اینکه بیت قبل از آن نیز در وصف شکوه شمشیر ممدوح (مظفر بن محمد ملک) است:

حَمَّ الجِبَالُ عَن ائْتِضَاءِ حُسَامِهِ      فَبَدَا لَهَا الرُّحْضَاءُ سَعِيَةً أَبْحَرِ<sup>۸</sup>

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۵۵)

معنی بیت مصحح: ستارگان ظلم و ستم به افول گرایید آن گاه که دستان خورشید عدالت (مظفر بن محمد ملک) با شمشیر تیز خود طلوع کرد.

تَرَىٰ بِشُرُوَانٍ كُلِّ غَانِيَةٍ يَأْسًا ذَاتَ النَّسِيبِ وَالنَّشَبِ  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۶۰)

کزازی «یأساً ذات» را به صورت «یا سادات» تصحیح کرده که درست نمی‌نماید. توجه به بیت بعد کمک زیادی به تصحیح این بیت می‌کند. بیت بعد از نظر ساختار نحوی و ترکیب واژگان معادل بیت قبل است و شاعر از نظر لفظی صنعت ترصیح را در این دو بیت رعایت کرده و از نظر معنایی مقایسه‌ای بین زنان شروان و بغداد انجام داده است:

تَرَىٰ بِيغْدَادَ كُلِّ زَانِيَةٍ عَمِيَاءَ ذَاتِ الصُّرَاخِ وَالصَّخَبِ  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۵۵)

از سوی دیگر فعل «تری» در این بیت در معنی «دیدن با چشم ظاهری» به کار نرفته بلکه به معنی فرض کردن و پنداشتن است که به دو مفعول نیاز دارد. در اینجا نیز «کل» مفعول اول و «عمیاء» مفعول دوم است. ولی طبق تصحیح کزازی فعل «تری» به معنی دیدن واقعی است که نیاز به یک مفعول دارد. بر اساس تصحیح وی معنای بیت چنین می‌شود: «ای زنان بزرگوار و نژاده و ثروتمند! در شروان هر زن زیبایی را می‌بینید». با این معنا کلام مفید و کامل نیست و سکوت مخاطب را به دنبال ندارد و مخاطب منتظر نتیجه گفتار متکلم است.

نکته قابل توجه دیگر این است که خاقانی جای دیگر نیز در هجو بغداد شبیه همین مضمون را با رعایت همین ساختار به کار برده است:

اهل بغداد را زنان بینی طبقات طبق زنان بینی  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۰۸)

معنای ابیات مصحح: در شروان هر زن زیبایی را سترونی اصیل و ثروتمند می‌بینی و در بغداد هر زن نابکاری را کوری می‌پنداری که به شدت فریاد می‌زند و کمک می‌طلبد.<sup>۹</sup>

و لَو اسْتَطَعْتُ بَعَثْتُ كَنْزَ لَالِي لِبراعةِ الخواصِ في الرأماءِ  
(همان: ۹۴۵)

بیت در نسخه ط و چاپ فروزانفر به صورت:

و لو استطعت نثاره كنوز لآلى ليراعه الغواص في الدماء

مضبوط است که به نظر می‌رسد ضبط صحیح نیز بنا به دلایلی که بیان خواهیم کرد همین باشد. مصراع دوم آشفته است و در آن تحریف صورت گرفته است. بیت با این ساختار آشفته معنای مفیدی ندارد. توجه به کلمات «براعة، الخواص و الرأماء» می‌تواند اندکی راهگشا باشد. «البراعة» مصدر است و به معنی «از جهت علم یا فضیلت یا زیبایی برتر از همه شدن، تمام شدن در فضل و درگذشتن از اصحاب در دانش و مانند آن» است. «ل» که با «براعة» آمده می‌تواند لام تعلیل باشد که بر سر فعل مضارع می‌آید، پس می‌توان گفت که «البراعة» تصحیف «یراعه» (=آن چیز او را به شگفتی واداشت) است. «الخواص» از نظر صرفی هم می‌تواند «الخَوَاصُّ» جمع مکسر «الخاصَّ» اسم فاعل از ریشه «خَصَصَ» به معنی افراد ویژه و خاص باشد و هم می‌تواند «الخَوَاصُّ» صفت مبالغه از ریشه «خوص» به معنی فروشنده برگ خرما باشد. به هر صورت که فرض کنیم، «الخَوَاصُّ» یا «الخَوَاصِ» در این بیت معنی مفیدی ندارد. با مراجعه به فرهنگ‌های معتبری مانند العین، الكتاب، لسان العرب، قاموس المحيط، تاج العروس و... کلمه‌ای به صورت «الرأماء» یافت نشد. اگر این کلمه را از ریشه «رأم» در معانی بهبودیافتن، مهربانی کردن و علاقه‌داشتن به چیزی فرض کنیم، معنی محصلی به دست نمی‌آید. پس کلمات «الخواص و الرأماء» می‌تواند همچنان که در دو نسخه مذکور آمده، مصحف «الغواص» (بسیار فرورونده در آب) و «الدأماء» (دریا) باشد که با کلمات نثار، کنوز و لالی تناسب بیشتری دارد.

معنی بیت مصحح: اگر می‌توانستم، گنج‌هایی از مروارید را برای او نثار می‌کردم تا غواص دریا از آن به شگفت آید.

سُبْحَانَ مُعِيدِ كُلِّ فَرْدٍ      هَذَا سَحْبَانُ عَادَ حَيًّا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۵۰)

کزازی «عاد» را در مصراع دوم به «عاذ» تغییر داده است. این بیت از قصیده‌ای است که شاعر آن را در مدح امام محمد بن یحیی سروده و وی را همانند سحبان<sup>۱۰</sup> دانسته است. معنی بیت مصحح: پاک و منزّه است خدایی که هر فردی را دوباره زنده می‌کند و گویی امام محمد بن یحیی [در فصاحت و سخنوری] همان سحبان بن وائل است که دوباره زنده شده است.

فَاخْلُدْ وَ خَلِّدْ بِالنَّفَادِ يَدَ الْوَرَىٰ      وَ اِثْلُكَ رِقَابَ الْمَالِكِينَ وَ سَخَّرَ

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۵۶)

کزازی «النفاذ» را به «النفاذ» تغییر داده است. هرچند آن نیز قابل توجیه است، صورت صحیح و منطقی ضبط همان نفاد به معنی تمام کردن چیزی و بخشش مال است. اگر توجهی به بیت قبلی - که سخن از بخشندگی ممدوح است - شود، صحت ضبط سجادی روشن و تأیید می‌گردد:

أَحْيَيْتَنِي كَرَمًا بِفَضْلِ مُنْشِطٍ      وَ أَمَتَنِي خَجَلًا بِبِذْلِ مُنْشِرٍ<sup>۱۱</sup>

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۵۶)

معنی بیت مصحح: جاودان بمان و با بخشش خود مردم را جاودانه بساز و بر پادشاهان چیره شو و مالک آنان باش.

فِي لِنَطَةِ الْمَغْسُولِ مَلْحٌ غَسَلُهُ      رِبِيقُ الْعَشِيقِ وَ أذْمَعُ الْعَشْقَاءِ

(همان: ۹۴۴)

«فِي لِنَطَةِ الْمَغْسُولِ» در نسخه عبدالرسولی و چاپ فروزانفر «فِي لَفْظِهِ الْمَعْوَلِ» ضبط گردیده است. با توجه به تصحیح سجادی، لغت «مغسول» در عبارت «فِي لِنَطَةِ الْمَغْسُولِ» در لغت عرب یافت نشد. این واژه هم می‌تواند مصحّف «المغسول» باشد چنان که واژه «غسله» در نگاه نخست آن را به ذهن متبادر می‌کند و هم می‌تواند

تصحیفی از «المعسول» باشد. شاید انتخاب و صحت «المعسول» بر «المغسول» رجحان داشته باشد، هر چند ضبط آن نیز بی وجه نیست. «المعسول» به معنی «با غسل آمیخته شده» است؛ گویند: «رجل معسول الکلام» یعنی مرد خوش بیان و شیرین زبان. طباق «معسول» با «ملح» صحت این حدس را بیشتر تقویت می کند. بیت بعدی نیز کمک شایانی به این گزینش می کند که در آن این طباق به وجهی تشریح شده است:

الْوَعْظُ حُلُوٌّ تَطِيبٌ بِمِلْحِهِ      وَالْمِلْحُ غَيْرُ مُطِيبِ الْخُلُوءِ<sup>۱۲</sup>

(همان)

معنی بیت مصحح: در شیرین زبانی و بیان نیکوی خواجه جلال الدین ملاحظت و نمکی است که شستن آن [سبب جاری شدن] آب دهان و اشک عاشقان می شود.

فَدَرَوْتُهَا لِلْجُودِ وَالنَّاسِ مَنْجُمٌ      وَعَرَصَتْهَا لِلْجَنِّ وَالنَّاسِ مَفْرَعٌ

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۵۷)

در چاپ های عبدالرسولی و فروزانفر و کزازی «النَّاسُ» در مصراع نخست به صورت «البأس» ضبط شده که صحیح تر از ضبط سجادی است. خاقانی در دو مصراع با آوردن «الجود و البأس» و «الجن و الناس» از صنعت طباق بهره جسته است. شاعر در جای دیگری نیز جود و بأس را با هم به کار برده است:

ز بأسش زمان دست انصاف بوسد      ز جودش جهان مست احسان نماید

(همان: ۱۳۱)

معنی بیت مصحح: کوه های شندان منبع بخششی [برای یاران] و بیم و عذابی [برای بدخواهان] است و عرصه آن پناهگاه جن و انس است.

در این مقاله سعی شده است برخی از مسامحات در تصحیح اشعار عربی خاقانی، در حد توان علمی نگارندگان، نشان داده شود. مطالعه، تعمق و توجه بیشتر در اشعار عربی خاقانی می تواند موجب یافتن اغلاط و تصحیح آنها شود. بایسته است به دلیل عظمت و شکوه خاقانی، به جای تدوین گزیده و تکرار شرح اشعار فارسی او، به

سروده‌های عربی این شاعر بزرگ توجه بیشتری شود تا این بخش از اشعار وی نیز از مهجوری رهایی یابد.

### نتیجه‌گیری

اشعار عربی خاقانی همانند قصاید فارسی او از تصنع و پیچیدگی معنایی و لفظی به دور نیست. وسعت دانش او و تسلط بر زبان عربی و وجوه مختلف معنایی و لفظی آن موجب شده معنای اشعاری که به این زبان سروده است بسی دیرپاب و دشوار باشد و در نگاه نخست نتوان به اشتباهات ضبط آن‌ها در نسخه‌ها و تصحیحات پی برد. با تعمق و تأمل در این بخش از اشعار او می‌توان به این اغلاط پی برد.

در چاپ‌های موجود دیوان خاقانی اختلاف‌های فراوانی از نظر تعداد ابیات عربی و ضبط آن‌ها وجود دارد. برخی از تصحیحات انجام‌یافته صحیح و بسیاری از آن‌ها نادرست است. حتی گاهی یک واژه یا عبارت یا بیت در همه چاپ‌های موجود اشتباه ضبط شده است. بیشتر این اغلاط به دلیل تصحیف و برخی نیز به‌ظاهر اشتباه کاتبان بوده است. توجه به نسخه‌بدل‌ها، معنای ابیات، محور طولی و ابیات قبل و بعد آن، آرایه‌های لفظی و معنوی، اشعار دیگر خاقانی و... تصحیح آن‌ها را امکان‌پذیر می‌سازد. به‌طور کلی در نسخه‌های مصحح موجود، اشعار عربی خاقانی به صورت منقح و عاری از خطا چاپ نشده است و تصحیح مجدد آن‌ها امری ضروری می‌نماید.

### پی‌نوشت

۱. در این مقاله شفیعی کدکنی مصراع نخست بیت:

وَلَيْسَ لَصَبِحِ الدَّهْرِ لِي خَافِضًا      فَبِأَثْوَيْةِ الرَّافِعِي الرَّافِعِي  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۶۲)

را با توجه به نسخه اسکندریه به صورت:

وَلَيْنَ أَصْبِحَ الدَّهْرُ لِي خَافِضًا      فَبِأَثْوَيْةِ الرَّافِعِي الرَّافِعِي



تصحیح کرده که به صواب بیشتر نزدیک است. هرچند تصحیح سجادی نیز معنی محصلی دارد و قابل توجه است.

۲. حیص بیص شاعری است مشهور از مردم بغداد که به ابوالفوارس ملقب بود. او فقیه بود و سرانجام به ادب و شعر شهرت یافت و به سال ۵۷۴ ه. ق در بغداد درگذشت (لغت‌نامه؛ ذیل حیص بیص).

۳. معنی بیت: عنوان این نامه‌ها ظلم و ستم در حق کریمان است، پس وای من از آنکه لثیمان بر مرگِ کریمان شاد شدند.

۴. معنی بیت: این نامه‌های من است که آن را با روح خودم مهر کرده‌ام.

۵. معنی: آن‌گاه که نامه را مهر می‌کردم روزگار آن را بوسید؛ نامه‌ای که در آن عنوان و نام بغداد بالای مهر من است.

۶. معنی: و پذیرفتن قربانی‌ای که سیاه‌رنگ و سفیدپیشانی است و دوست‌داشتن آن مایه حرمت و از فرائض است.

۷. گفتنی است سیف ذی یزن و قس بن ساعده آید هر دو به جوانمردی و بخشندگی معروف بوده‌اند. خاقانی در جای دیگر نیز به بخشنده بودن آن‌ها اشاره کرده و هر دو را دربان امیر رشیدالدین اسد شروانی می‌داند:

بود معن عرب و سیف یمن در کرم هندوی دربان اسد

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۶۸)

۸. از [بیم و ترس] آهیخته‌شدن شمشیر بران مظفر بن محمد ملک، کوه‌ها تب کردند و از [جاری شدن] عرق‌های زیاد ناشی از این تب [گویی] هفت دریا در کوه‌ها ظاهر شد.

۹. کاربرد صفت سترون و عقیم بودن در تمجید زنان نمونه‌های دیگری در شعر خاقانی دارد:

بر آستانه وحدت سقیم خوش‌تر دل به پالکانه جنت عقیم به حورا

(همان: ۱۱)

۱۰. «سحبان بن زفر بن ایاد وائلی، خطیب عرب، تولدش در زمان جاهلیت بود و هنگام ظهور اسلام قبول این دین کرد. در بیان و فصاحت و بلاغت بدو مثل زنند و گویند: «اخطب من سحبان» (ر.ک سجادی، ۱۳۷۴: ۷۹۰).

۱۱. مرا با کرم و فضل نشاط آور خود زنده کردی و با بذل و بخشش زنده‌کننده خود از شرمساری کشتی.

۱۲. پند و وعظ آن‌گاه شیرین و لذیذ است که با نمک و ملاحظتِ خواجه جلال‌الدین شیرین و دل‌پذیر شود، حال آنکه نمک، سبب دل‌پذیری و خوشمزگی حلوا و شیرینی نیست (مراد شاعر این است که فقط گفتارِ نمکینِ ممدوح است که شیرین و نیکوست).

## منابع

ابن منظور، جمال‌الدین محمد (۱۹۹۷) *لسان‌العرب*. بیروت: دارالصادر.

- اصغری با بقوت، یوسف و مهدی دهرامی (۱۳۹۰) «نقد کتاب آفتاب نهان خاقانی». کتاب ماه ادبیات. سال پنجم. شماره ۵۲: ۵۹-۶۴.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۸) *دیوان*. تصحیح ضیاء‌الدین سجادی. چاپ نهم. تهران: زوار. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵) *دیوان*. ویراسته میرجلال‌الدین کزازی. تهران: مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰) *دیوان*. با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر و به اهتمام جهانگیر منصور. چاپ دوم. تهران: نگاه.
- \_\_\_\_\_ (۲۵۳۷) *دیوان*. تصحیح علی عبدالرسولی. تهران: چاپخانه مروی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۵) *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۸۸) *غیاث‌اللغات*. به کوشش منصور ثروت. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳) *آشنایی با نقد ادبی*. چاپ هفتم. تهران: سخن.
- زنجی‌السجزی، محمود بن عمر (۱۳۷۲) *مهدب‌الاسماء فی مرتب‌الحروف و الاشیاء*. تصحیح محمدحسین مصطفوی. تهران: علمی و فرهنگی.
- سجادی، ضیاء‌الدین (۱۳۷۴) *فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی*. جلد اول. تهران: زوار.
- السقاف، عبدالرحمن بن عبیدالله (۱۴۳۱) «العود الهندی عن الامالی فی دیوان الکندی». ثلاث مجلدات. الطبعة الثانية. بیروت - لبنان: دارالمنهاج.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۱) «نکته‌های نویافته درباره خاقانی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. شماره ۱۸۵: ۱-۶.
- صفی‌پور، عبدالرحیم (۱۳۷۷ ه. ق) *منتهی‌الارب فی لغة العرب*. چاپ ۲۱. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- قزوینی، محمد (۱۳۶۳) *یادداشت‌های قزوینی*. جلد ۹ و ۱۰. به کوشش ایرج افشار. چاپ سوم. تهران: علمی.
- معلوف، لوئیس (۱۹۸۶ م) *المنجد فی اللغة*. بیروت: دارالشرق.